



# گوشه ای از سفرنامه چین

«بخش سوم»

دکتر سید محمد دبیرسیاقی



در سفر نخستین به پکن (فروردین تا خرداد ۱۳۶۴) حاکم شهر تاشقورغان که برای شرکت در کنگره خلق به پکن آمده بود، همراه رئیس بخش فارسی دانشگاه به محل اقامت در عمارت «شائو یونن» آمد تا از مراقبتی که در تعلیم زبان فارسی به دانشجویان تاجیک داشته سپاسگزاری کند. نام حاکم ابوذر خلیل بود. به ترکی ایغوری و فارسی سرکوهی سخن می گفت و زبان چینی نیز می دانست.

دیری از هر دری سخن می گفت، پس از مراجعت به تهران و به دنبال پایان گرفتن کار تحصیل دوساله دانشجویان تاجیک در دانشگاه پکن و مراجعتشان به ناحیه سرکوه نامه ای از آقای ابوذر دریافت کردم که ضمن تشکر مجدد، دعوت می کرد که سفری به شهر ایشان داشته باشم. در سفر دوم به چین، امکان عزیمت به ترکستان چین (ایالت سین چیانگ) دست داد و چنانکه قبلاً اشاره شد به اورومچی، مرکز ایالت و از آنجا به کاشغر و سپس به تاشقورغان رفتم تا هم تجدید دیداری با دانشجویان تاجیک بشود. و هم دعوت حاکم را لیبیک اجابتی و یا به تعبیر قدما نُوید او را خُرّامی باشد.

از حُسن اتفاق سفر ما به آن شهر با جشن عروسی پسر حاکم مصادف گشته بود. چنانکه رسم آن ناحیه است و رسم نواحی دیگر نیز و در ایران خودمان هم مرسوم بوده و هست معمولاً

پس از به دست آمدن محصول و برداشت خرمنها، بساط عروسی برای جوانان برپا می گردد. آقای ابوذر هم برای پسرش که عظمت نام داشت، پس از جمع آوری غلات موطن خود «قُراخ» دختر یکی از معتبران یا به اصطلاح محلی کلان آبادی «وخیج ده» از ناحیه «وَجَه» را که «آخونیک» نام داشت خواستگاری کرده و جشنی ترتیب داده بود. اما محل جشن در شهر نبود در همان موطن حاکم، واقع در هشتاد کیلومتری مشرق تاشقورغان بود. صبح روز دوم اقامت با اتومبیلی از نوع کامانکارهای ارتشی که فرستاده بود همراه یعقوب جان و امین جان عبدالرحمان، خویشاوندش، و آقای دکتر منوچهر ستوده استاد دانشگاه تهران که در این سفر یار و یاور ما بودند به سوی وَجَه روانه شدیم. راه وَجَه از تاشقورغان به سوی شمال تا پانزده کیلومتر همان جاده آسفالته تاشقورغان به کاشغر است و بعد از آن مسافت از این راه جدا می شود و به سوی مشرق می پیچد و وارد دره ای می شود که رودخانه جوی فرهاد که از کنار شهر می آید در آن جریان دارد. پیش از جدا شدن این راه از جاده آسفالته در ساحتی گشاده دو تپه خاکی را نشان دادند و گفتند این ساحت میدان جنگ رستم و فراسیاب بوده است و پس از اتمام نبرد، این دو تپه از تکانده شدن خاک چکمه های رستم پدید آمده است. چشمه ای به نام چشمه رستم نیز در کنار راه اصلی بود و با آنکه سخن به درازا می کشد باید یاد آور شوم که داستانهای کهن ایران خاصه داستانهای رزمی شاهنامه و نبردهای رستم و فراسیاب در آن ناحیه مظاهری گویا دارد و بر سر زبانهاست و در ادبیات ترکی و اشعار آنان نیز ستایش فراسیاب و دلیریهای او بسیار است و اینهمه با تسلط نُووارها بر این ناحیه و بسط سیطره آنان تا حدود تورفان در صدکیلومتری شمال شرقی اورومچی مرتبط است و بسیار قابل بررسی و مطالعه. باری اتومبیل در امتداد دره شرقی به راه پرفراز و نشیب و ناهمواری افتاد. در اواسط دره محلی را نشان دادند که برای بستن سد و به دست آوردن نیروی برق در نظر گرفته و مقدمات آن را فراهم ساخته بودند.

روشنائی شهر بسبب آنکه سوخت کارخانه برق را باید از بیش از هزار کیلومتر مسافت حمل کنند منحصر به شب هنگام، آن هم از مغرب تا نیمه شب و بسیار محدود بود. با بستن این سد شهر و ناحیه می تواند از نعمت روشنایی برق دائم برخوردار گردد.

با پیمودن نزدیک ده کیلومتر به اولین آبادی به نام «چیچک



لیک» رسیدیم. این آبادی در مدخل دره ای بود که سوی شمال آن مستقیماً به دره رودخانه گیز (گیزدریا) می پیوست و راه قدیم جاده ابریشم که به هند می رفت از این دره بود و از آنجا به تاشقورغان و قلعه آن می پیوست. در ده کیلومتری چیچک لیک آبادی «آشنه» بود و به فاصله پانزده کیلومتری آن «پس بلدر» و باز پس از پانزده کیلومتر «استین بلدر». از اینجا راه به سوی جنوب شرقی می پیچید و وارد دره ای می شد که آب ناحیه وچه در آن جریان داشت و به جوی فرهاد می پیوست و هر دو به سوی مشرق جاری می شدند تا به رود یارکند بییونند. فاصله هجده کیلومتری تا آبادی وچه را در کنار مسیر این رود طی کردیم. وچه، آبادی بزرگتری است و چندین آبادی جزء این ناحیه است از جمله «قراخ» که محل برگزاری جشن بود و در ده کیلومتری آن قرار داشت و پس از آن «شرف ده» و به دنبال آن «توزگ توب» و از این آبادی به «یارکند» که بر سر راه کاشغر به ختن است می روند. «وخیج ده» آبادی دیگر ناحیه وچه در جنوب قراخ و در دامنه جنوبی رشته کوههای جنوبی آن بود. این ناحیه چهار دبستان برای تعلیم کودکان دارد. ابوذر خلیل، حاکم خلقی تاشقورغان، کلان قراخ است و تا محل او جاده اتومبیل روست و سیم تلفن کشیده شده است. سیم کشی تلفن تا یارکند ممتد است، اما بقیه راه مالروست.

چون به «قراخ» رسیدیم، حاکم به استقبال آمد و گوسفندی قربان کردند. مهمانان نیز بتدریج گرد آمدند؛ چه آنان که از شهر با اتومبیل آمده بودند و چه آنانکه از آبادیهای اطراف با اسب طی طریق کرده بودند. سیدعیسی شاهزاده مبلغ مذهبی برای اجرای خطبه عقد با اسب از یارکند آمده بود. به فارسی فصیح سخن می گفت و می گفت کتابهایی از ناصرخسرو دارد و از من خواست برای او آثار ناصرخسرو را بفرستم. پس از گذشت لاقفل پانصد سال؛ یعنی پس از دوره تسلط مغولان و تیموریان شاید ما نخستین ایرانیانی بودیم که قدم به آن سرزمین نهاده بودیم، رشته کوههای شمالی قراخ مرتفع و خشک و بی گیاه بود؛ اصولاً در ناحیه وچه و تمامی نواحی سرکوه، به سبب ارتفاع بسیار، درخت و درختچه به عمل نمی آید و زراعت منحصر به گندم کاری در شخسارها و نقاط پست و باریکه های کنار رودها و وسیله معاش مردم منحصر به زراعت است و نیز گله داری که هم اهمیت دارد و هم دامنه اش وسیع است. شترهای دو کوهانه قوی و زیبای این استان مشهور است. اسبان قوی کوتاه لنگ و گوسفندان فربه که لایه های چربی میان پوست و گوشتشان را فراگرفته است از

جهت گوشت و پوست و پشم و فضولاتشان فریادرس سکنه این کوهستانهای سر به فلک کشیده با زمستانهای طولانی و حدود نه ماه سرما و برف و یخ است. اندکی پس از ورود ما سوارانی که برای آوردن عروس به وخیج ده رفته بودند در کمر کوهساران جنوبی نمودار شدند و ساعتی بعد به محل جشن رسیدند. رسم است که داماد عروس را بر ترک اسب خود می نشاند و همراه می آورد. پدر و مادر عروس در مراسم جشن و مهمانی شرکت نمی کنند. سه روز پس از زفاف به دیدار داماد و دختر و کسان ایشان می آیند. داماد که او را «شا»، «شاه» و «شه مرد» می گویند، نواری از حریر با دو رنگ سفید و قرمز یا زرد به دور کلاه خود می پیچد. آن نوار حریر را «سله» می گویند. والی سابق کاشغر، زلال یعقوب، از ترانه ماندنی یاد می کرد که در عروسیها می خوانند، دو سه بند آن را که به یادداشت این بود:



«شاه شارا بیار. سله شارا بیار. قمچی شارا بیار» (قمچی به ترکی تازیانه است). اینجا بی مناسبت نیست که بگویم مسلمانان چین را غالباً از کلاهشان می توان تشخیص داد که جزو کدام طبقه اند: تاجیکها دورتادور کلاهشان را لبه ماندنی از پوست پوشانده است. سلارها عمامه سفید دارند. ایغورها کلاهشان عرقچین ماندنی است چهارگوش و غالباً سوزن دوزی شده و با نقش و نگار. قزاقها از کلاه کپی استفاده می کنند و از بکها، کلاه دوره دار با نوک مخروطی دارند و تاتارها کپی با دنباله ای که از دو سو روی کلاه جمع می شود و می تواند پایین بیاید و روی گوشها را بپوشاند و دوسر آن زیر گلو بسته شود. باری با ورود داماد مراسم جشن آغاز گردید. ابتدا از کاسه ای که مخلوط شیر و روغن در آن بود به عروس و داماد جرعه ای نوشاندند به این اعتقاد که چون شیر و روغن از یک اصل و جنسند، عروس و داماد نیز از

نقطه ای از «قراخ» محل برگزاری جشن عروسی



آن پس خود را از اصل و جنس واحد بپندارند.

عروس و داماد را برای اجرای خطبه نکاح به اطاقی بردند؛ آوای دف برخاست و کودکان حلقه زدند و مردان به پایکوبی برخاستند و ما به تماشا ایستادیم. دف زنی در تمام مدت جشن ادامه دارد و این رسم معمول ناحیه است. هر جا صدای دف بلند باشد نشانه برپا بودن جشنی است و آغاز شدن زندگی مشترک دو جوان. پس از ختم مراسم پایکوبی «بُزکشی» آغاز گردید و آن مسابقه مانندی است برای سواران؛ بدین شرح که ابتدا بُزی (گاو گوساله ای) می کشند و درون آن راه گلو بیرون می آورند و سپس پوست یکپارچه آن را از گاه پُر می کنند و در محلی می گذارند. سواران اسب می تازند، یکی آن پوست گاه آکنده را می رباید و می گریزد تا به مقصد برساند، دیگران راه بر او می بندند و به چابکی و قدرت، پوست را از او می گیرند و این حمله و گریز دیری می پاید تا سرانجام آنکه چابکتر و نیرومندتر و اسبش تیزتر است پوست را بر باید و خود را از حمله دیگران رها سازد و به مقصد برساند. به برنده گوسفندی جایزه داده می شود.

پس از «بُزکشی» برای صرف غذا به داخل ساختمانها هدایت شدیم؛ در حیاط دیگها بر آتش نهاده بودند و به سبب ممتد بودن فصل سرما در سه سوی هر اطاق سکوها بسته اند و در میانه بُجاری آهنی نهاده که لوله اش مستقیماً به سقف می رود. سطح فوقانی بخاری با سطح سکوها برابر است و بدین جهت وقتی در آن آتش بیفروزند گرما به کسانی که بر سکوها نشسته یا بر آنها خسته اند می رسد و آزار هوای سرد کف اطاقهای معمولی را نمی برند.

بر همان سکوها سفره گسترده و مهمانان و پیران محل گرد سفره جمع آمدند. جوانان در اطاقی دیگر بودند. ابتدا قطعات کوچک جگر گوسفند قربانی را که کباب کرده بودند لای قطعات کوچک دنبه می نهادند و می خوردند. با این اعتقاد که قطعات دنبه موجب هضم سریع جگر می شود. پلو و قطعات گوشت گوسفند پخته و برخی حلوها بر سفره بود. قبل از آغاز غذا مهمانان به رسم محل هدایایی که آورده بودند تسلیم کردند من نیز هدایایی برای حاکم و عروس و داماد داشتم که به آقای ابوذر دادم. حاکم، فصلی درباره ملاقات خود در پکن با من و تشکر از سفر به شهر ایشان و کتابها که به کتابخانه عمومی شهر هدیه کرده بود سخن گفت و من در پاسخ ضمن سپاسگزاری از مهمان نوازی ایشان خواهش کردم که در ترویج زبان فارسی - که

دانشجویان تاجیک به همان قصد در پکن تحصیل دوساله کرده بودند - بکوشد. تا این زبان که اهالی محل تا نزدیک پنجاه سال پیش با آن آشنا بودند و هنوز پیران که سالشان از پنجاه گذشته است می توانند به فارسی سخن بگویند، زنده و پایدار بماند و یکباره فراموش نشود.



عکاسی که برای گرفتن عکس و تهیه فیلم از این مراسم اوروچی آمده بود عکسها گرفت و چون نهار به پایان رسید برای آنکه قبل از فرارسیدن شب به شهر برسیم، با مردم محل و حاکم که ناگزیر بود چند روز در محل بماند و از مدعوین و نیز از خانواده عروس پذیرایی کند، خداحافظی کردیم و به راه افتادیم حدود ساعت هفت به تاشقورغان رسیدیم. به دستور حاکم، شب هنگام در مهمانخانه پامیر آقای یانگ، معاون حکومت مجلس ضیافتی به افتخار ما برپا کرد که در آن چندتن از دانشجویان تاجیک و جمعی از مسؤولان ادارات دولتی و معاریف شهر شرکت داشتند و غذاهای متنوع معمول چین بر خوان چیده شده بود و سخنانی ملاحظت آمیز در تحکیم روابط فرهنگی ایران و چین میزبان و مهمان ایراد کردند و پیش از فرارسیدن زمان خاموش شدن برق با تودیمی گرم مجلس مهمانی پایان گرفت. بامدادان با بدرقه دانشجویان و جمعی از مسؤولان دولتی با همان اتومبیل کامانکار که برای تعمیر به کاشغر می رفت و پرداخت دو بیست یوئن به سوی کاشغر حرکت کردیم. عکاسی که در مراسم جشن شرکت کرده بود نیز با ما همسفر گشت. حدود

ساعت چهار بعد از ظهر به اُپال رسیدیم و پس از بازدید کوتاهی از مقبره محمود کاشغری و برداشتن عکس به کاشغر رفتیم و به منزل والی سابق کاشغر، زلال یعقوب وارد شدیم. درباره اقامت چهار روزه در کاشغر و شرح آثار تاریخی و دیدنی آنجا قبلاً نکاتی قلمی شد. اینجا به برخی آداب و پاره ای اعیاد تاجیکان اشاره ای می کنیم:



تاجیکان چین چنانکه قبلاً گفته ایم مسلمان و شیعه اسماعیلی هستند و زبانی خاص و بسیار دیرینه دارند. اجتماع مذهبی شان در محلی به نام جماعتخانه است. جماعتخانه تاشقورغان قبل از ورود به شهر از سمت مغرب و در کنار جاده آسفالته کاشغر واقع است. چند خانواده اهل تستن شهر نیز در مشرق شهر، پایین قلعه جماعتخانه ای دارند که به نسبت جماعتخانه تاجیکان کوچکتر است. تاجیکان چین با شیعیان اسماعیلی ساکن نواحی شمالی پاکستان یعنی سکنه «پیرالی» و «سُوش» و «گیل گیت» مرتبطند و رفت و آمد بین این نواحی سرحدی و بازار تجارت میان کاشغر و شهرهای پاکستان تا حدود پیشاور دایر است.

از خصوصیات مردم تاجیک چین، رفتار محبت آمیز و انسانی آنان با یکدیگر است. تاجیکان به کار تجارت و داد و ستد گرایشی ندارند. از دسترنج خود (زراعت و گلّه داری) استفاده می کنند. میان خودشان خرید و فروش نیست، اگر کسی به چیزی نیاز داشته باشد، مثلاً گوسفندی بخواهد از دیگری می گیرد و

سپس مشابه آن را به او می دهد. گویی درآمد حاصل از کسب را درآمد حاصل از دسترنج خود نمی دانند و آن را خوش نمی دارند. نزاع و گفتگو در میانشان نیست. پیران آنجا حکایت کردند که به روایت از پدراانشان نزدیک پانصد سال است که قتلی در میانشان اتفاق نیفتاده است. در برخورد با یکدیگر پس از سلام و اظهار ادب، کوچکترین دست بزرگتران را می بوسند و زنان نیز همین روش را باهم دارند. دلگیریها را نمی گذارند به حد اختلاف برسد. پیران و آزمودگان به ملایمت گرد هر ناملایمی را از خاطرها پاک می سازند. بیشک اعتقادات مذهبی از یک سو، وضع نامساعد محیط از سوی دیگر و قلت جمعیت که به نسبت دیگر فرقه های مسلمان آنان را در اقلیت قرار داده است، از عوامل مهم و مؤثر این همبستگیها و مهربانیهها و رفتارهای انسانی بوده و هست.

در اعیاد و جشنهای تاجیکان تأثیرهایی از دین قدیم این مردم را همراه سنن و آیینهای اسلامی و شیعی می توان دید، چیزی که در جشنهای ملی ایران خودمان نیز به چشم می خورد. به برخی از جشنها و اعیاد آنان اشاره ای می کنیم:

۱) عید «چدچیلور» عید بهار است، در تداول تاجیکان، عید خانه تکانی و پاکیزه ساختن بیرون و درون خانه است و در فارسی سرکوهی معنی جشن «بهار کوچک» دارد و بعض موارد عید نوروز خوانده می شود و چون زمان آن هنگامی است که شب و روز باهم برابر می شوند از این جهت با جشن نوروز و آغاز فروردین یکی است.

این جشن را با شکوه بسیار برگزار می کنند، چه مبدأ سال است و آغاز بیدار شدن طبیعت از خواب زمستانی و جان گرفتن گیاهان و چمنزارها و گلها. در آستانه این عید خانواده ها درون و بیرون خانه را از آلودگیهای زمستانی پاک می کنند. بر دیوارها آرد می پاچند و با آرد بر دیوارها نقش گل می اندازند و معتقدند که از این راه نعمت و سعادت نصیب خانه می شود. از جمله کارهای پیش از عید، تهیه خوراکی است و مهمتر از همه پختن نانی است با قطع بزرگ. هر خانواده می کوشد که نانی بزرگتر ببزد چون عید فرامی رسد، بامدادان مردم به دنبال مردی صاحب نفوذ می روند و به او عنوان «شوگونی» می دهند و او که ظاهراً رهبری مردم را در دید و بازدیدها به عهده دارد با یک دوک کوچک به راه می افتد و خانواده ها را به ترتیب از منزلی به منزل دیگر هدایت می کند در خانه ها رسم است که نان بزرگ به دست شوگونی قطعه قطعه و میان حاضران توزیع می گردد. اهل خانه به



مهمانان مبارک باد می گویند و شوگونی یا گفتن بسم الله اولین قطعه نان را به دهان می گذارد و دیگران پس از او به خوردن قطعات نان می پردازند. در این عید، خانواده ها از عالی و دانی باید از یکدیگر دیدار کنند. مراسم این عید سه روز به طول می انجامد؛ از هر خانه چند قطعه نان کوچک بوسیله کودکان به خانه خویشان فرستاده می شود و صاحب خانه به آن کودکان پارچه یا چیز دیگری هدیه می کند.

\*\*\*



**۲) عید پلک** عید ماه شعبان است. پلک یا پیلته به معنی فتیله چراغ است. این عید در روزهای چهاردهم و پانزدهم ماه شعبان برگزار می شود و به این مناسبت به آن عید شعبان می گویند. و این نام و موسم برگذاری آن یادآور عید نیمه شعبان همه شیعیان و عید تولد امام زمان است، اما مراسم آن رنگی از دوران کهن و دین قدیم تاجیکان نیز دارد.

روز نخست (چهاردهم شعبان) را عید پلک داخل خانه می نامند از جمله مراسم آن تهیه فتیله های پنبه ای است بدین ترتیب که دور قطعات کوچک چوب، پنبه می پیچند و سپس آن فتیله ها را داخل روغن می گذارند و نوعی شمع روغنی درست می کنند و سپس شمعها را در سینی بزرگی که داخل آن شن نرم و ماسه ریخته اند می گذارند به هر فرد خانواده دو شمع اختصاص دارد. شبانگاه افراد خانواده دور سینی شمع جمع می گردند. بزرگسالان خانه ابتدا به خواندن دعا و نماز می پردازند و سپس افراد خانه که همه گرد سینی شمع جمع گشته اند دسته جمعی دعا می خوانند و از خداوند نعمت می خواهند و آسایش طلب می کنند. و سپس در حال نگرستن به شمع افراد به همدیگر تبریک می گویند و آرزوی عمر طولانی می کنند. چون مراسم

به پایان و شمعها به انتها رسید، آنچه خوراکی برای عید تهیه دیده اند صرف می نمایند.

روز دوم خانواده ها مراسم شمع افروزی را در آرامگاه خانواده (گورستان) به جامی آورند. هر خانواده برای گذشتگان خود گوسفندی قربانی می کند و اگر گوسفند نداشته باشد، بز قربانی می نماید و سپس دسته جمعی دعا می خوانند و در خطاب به گذشتگان می گویند: «هرگز خدمات شما را در این دنیا و روح شما را در آن جهان فراموش نخواهیم کرد. خاطر جمع باشید و آرام بخوابید، چه ما خلاف آرزو و میل شما هرگز عمل نخواهیم کرد. تمنا می کنیم که شما در آن جهان به ما نیرو و قوت ببخشید». در پایان مراسم آنچه خوراکی به همراه آورده اند میان خود تقسیم می کنند و می خورند.

این مراسم که به پایان رسید نوبت روشن کردن مشعل بر بام خانه می رسد. هر خانواده بر بام خانه خود مشعلی به نام «بیژبانگ» روشن می کند و از خداوند خواستار نعمت و خوشبختی می شود. کودکان در خارج از خانه از «خارچغ» (خار سفید) آتش روشن می کنند و پیرامون آن به بازی مشغول می شوند و از روی آن می جهند. مراسم روز دوم یادآور احترام به درگذشتگان و برخی رسوم آیین زرتشتی است که با اعتقادات اسلامی در آمیخته است. اینکه تاجیکان هنگام خسوف و کسوف آتش می افروزند و هنگامیکه نوزادی به جهان آید عود می سوزانند و زمانیکه گله داران دامهای خود را از مرتعی به مرتع دیگر منتقل می کنند، در اطراف طویله بخور می کنند و به یاری آتش بلا و بدبختی را از خود دور می سازند و در حضور بیماران نماز و ادعیه خاص می خوانند و نیز اینکه در اولین شبی که مرده را به خاک می سپارند و در اطراف آرامگاه او چراغ روشن می کنند و بسیاری مسائل دیگر مؤید ریشه های اعتقادی این مردم به آیین و دین قدیم و تطبیق آنها با اصول و رسوم دین نوینشان اسلام است. از این جهات این عید قابل بررسی و تحقیق بیشتری است.

**۳) عید زئور** - عیدی برای شروع آبیاری است و از سوم فروردین تا سوم اردی بهشت ماه زمان آن است. این عید منعکس کننده محیط پامیر است با آب و هوایی سرد و جمعیت کم. آنها در زمستان یخ می بندد و با فرارسیدن فصل بهار مانند دیگر نقاط به سرعت آب نمی شود و لذا برای جاری ساختن آنها به مزارع ناگزیر باید یخها را بشکنند و در اجرای این منظور همه مردم از پیر و جوان به یاری یکدیگر می شتابند و بر روی بستر رودهای عمده خاک می ریزند تا در آب شدن یخها تسریع



کشت را شروع می‌کند چه اعتقاد دارند تخم پاشی به دست چنین شخصی موجب برداشت بیشتر محصول خواهد شد. پس از اتمام کار کشت کشاورزان به یکدیگر تبریک و تهنیت می‌گویند و شادی می‌کنند.

**(۵) روز بزرگداشت قهرمان ملی نامدار تاجیکان** به نام قُرچاق (در جنگ با اُزبکها) که به سال ۱۸۳۶ میلادی در گذشته است. نیز از اعیاد تاجیکان است.

**(۶) روز تأسیس شهرستان خودمختار تاجیک** در ماه اوت ۱۹۵۴ میلادی نیز عید است.

**(۷) عید قربان** از مهمترین عیدهای اسلامی است و مثل تمام مسلمانان برای این عید اهمیت بسیار قائلند و در بسیاری مراسم تاجیکان با دیگر فرقه های اسلامی شریکند اما رسوم اختصاصی نیز دارند، از جمله آنکه در آغاز هر سال در فصل زاییدن گوسفندان بره ای را که پشم سفید یک تیغ و چشم سیاه رنگ داشته باشد انتخاب می‌کنند و آن را می‌پروراندند و پشمش را هم نمی‌چینند (اگر چشمش سیاه نباشد هنگام قربانی کردن با سرمه سیاه می‌کنند). روز عید این بره را بالای بام اطلاق می‌برند و سر می‌برند؛ قسمتی از خونش از دیوار سرازیر می‌شود و قسمتی را در ظرفی می‌ریزند و با آن بر پیشانی و گونه های افراد خال می‌گذارند و سپس گوسفند را به جماعتخانه می‌برند و به افرادی که مسوول انجام مراسم هستند می‌سپرنند تا از آن غذا تهیه کنند آن غذا را دسته جمعی می‌خورند و پس از غذا و خواندن دعا، گروه گروه به خانه یکدیگر می‌روند و عید را به هم تبریک می‌گویند.

در طی مراسم عید قربان دختران و بانوان جوان نباید به کار سوزن زنی و بافتندگی دست زنند. در کوهستانها و نقاط دوردست معمولاً اجتماع صورت نمی‌گیرد. دامپروران فقط برای دعا در محلی که قبلاً تعیین شده است جمع می‌شوند و باهم گوشت بره قربانی را می‌خورند.

فردای عید قربان هر خانواده باید به قربانی کردن بره یا گوساله و تهیه خورا کهای خوشمزه مبادرت ورزد. خورا کها را به آرامگاه (گورستان) می‌برند، برای اداء احترام به درگذشتگان، و آنجا صرف می‌کنند.

**(۸) عید رمضان (فطر)** نیز مانند دیگر مسلمانان برگزار می‌شود.

در آن روز دعا و نماز می‌خوانند و به هم تبریک می‌گویند اما تشریفات دیگر عیدها را ندارد. ■

شود. پیش از عزیمت به محل کار هر خانواده سه عدد نان بزرگ آماده می‌کنند، یکی را در خانه نگه می‌دارند و دوتا را همراه می‌برند. به محل کار سواره می‌روند و پس از انجام کار گردهم جمع می‌شوند و نانها را تقسیم می‌کنند و کودکان به بازی در کنار نهر می‌پردازند. سپس مردم به اتفاق دعا می‌خوانند و از خداوند مسألت می‌نمایند که در آن سال هوا را مساعد و محصول را فراوان سازد. سپس جشن آبیاری با مسابقات بُزگشی یا گوساله گشی و اسب تازی، به طرز باشکوهی برپا می‌گردد. و محیط از شادی آکنده می‌شود بعد از این مراسم کار شخم زنی و کشت آغاز می‌گردد.

مدتی این مراسم را به عنوان عادات و رسوم کهن و خرافه لغو کرده بودند اما پس از برقراری سیستم مسوولیت در روستاها دوباره با اصلاحاتی اجرا می‌شود.



اینجا لازم به اشاره است که نانی که در ترکستان پخته می‌شود از لحاظ شکل شبیه نانهای لواش گرد ماست، اما به آن نازکی نیست ضخیم است و به نانهای روغنی شباهت دارد و موقع خوردن بسبب تُردی می‌شکند. اصطلاح نان شکستن را که در آثار ادبی ما آمده است، آنجا به خوبی می‌توان دید و معنی شعر مولوی را که می‌فرماید: «دستم چرا می‌بشکنی گر گوشه نان بشکنم» بهتر می‌توان دریافت.

**(۴) جشن تغم زنی (تغم زوانت)** عید شخم زنی است و در زبان تاجیکان به معنی شخم و یا آغاز کشت و زرع است از این رو آن را عید کشت و زرع نیز می‌نامند.

این عید به دنبال عید آبیاری برگزار می‌شود. در این روز هر خانوار همه احشام و اغنام خود را با وسائل کشت به سر مزارع می‌برد و ابتدا مردی معنون و معتبر دعا می‌خواند پس از دعا بزرگتری که از همه باتجربه تر و صاحب فرزندان بیشتر است کار